

۳۱ | بررسی و نقد روایات ناظر بر تفسیر آیه ۲۴ سوره یوسف با تکیه بر شواهد درون متنی سوره یوسف علیه السلام
علی اکبر کلانتری
علمی - پژوهشی
فصلنامه تخصصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه
سال نوزدهم، شماره ۷۵ «ویژه پژوهش های حدیثی»، تابستان ۱۴۰۱، ص ۳۱-۴۸

بررسی و نقد روایات ناظر بر تفسیر آیه ۲۴ سوره یوسف با تکیه بر شواهد درون متنی سوره یوسف علیه السلام

علی اکبر کلانتری^۱

چکیده

در ذیل آیه شریفه ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّآیْ بُرْهَانَ رَبِّهٖ﴾ روایات نسبتاً پر حجمی در شماری از منابع تفسیری عامه گزارش شده که حاکی از آن است که حضرت یوسف علیه السلام را به قصد ارتکاب گناه متهم می دارد، در حالی که آیات متعددی از سوره یوسف علیه السلام با دلالت‌هایی روشن، حاکی از عدم ارتکاب هر نوع گناه توسط آن حضرت است. بر اساس این آیات، شش شاهد برپاک بودن حضرت یوسف علیه السلام گواهی می دهند: خدای متعال، خود آن حضرت، زلیخا، یکی از اقوامش، عزیز مصر و گروهی از زنان مصر. حتی خود آیه مورد بحث نیز بر اساس برخی تحلیل‌ها، حاکی از بی‌گناهی آن حضرت است. آیه ۵۳ سوره یوسف نیز نه حاکی از اعتراف یوسف علیه السلام به گناه، بلکه دلیل بر تواضع و اخلاص آن حضرت و ناشی از اندیشه توحیدی اوست.

واژگان کلیدی: آیه ۲۴ سوره یوسف، یوسف علیه السلام، زلیخا، عصمت پیامبران، نقد روایات عامه.

طرح مسئله

از آیاتی که شایسته، بلکه ضروری است به دقت بررسی گردد و ابعاد گوناگون آن کاویده شود، آیه ۲۴ سوره مبارکه یوسف علیه السلام است که خداوند در قالب ایجاز می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّاۗی بُرْهَانَ رَبِّهٖ...﴾

اهمیت این بحث از دو جهت است: یکی آنکه آیه مزبور، بیانگر چگونگی مواجهه یکی از پیامبران معروف الهی با زنی نامحرم و در نتیجه زمینه‌ساز مباحثی پرچالش در مسئله عصمت ایشان است. دیگر بدان جهت که در تفسیر آن، به روایاتی فراوان ولی متنافی با عصمت پیامبران برمی‌خوریم که در بسیاری از منابع تفسیری و حدیثی عامه نقل شده و حجم زیاد آن‌ها، ابهام‌زا و شبهه‌برانگیز است. بسیاری از صاحبان این تفاسیر، با مسلم‌گرفتن روایات مزبور، از هرگونه بررسی و نقد آن‌ها خودداری نموده و به نقل آن‌ها اکتفا کرده‌اند. برخی نیز در پی توجیه آن‌ها برآمده ولی برای این منظور، تحلیل‌هایی ارائه داده‌اند که به جای حل مشکل، به پیچیدگی آن افزوده است. برای مثال، گفته‌اند: خداوند پیامبرانش را به این گونه لغزش‌ها مبتلا نمود تا به آنان، بخشش و گذشت الهی را بشناساند و این نعمت خداوندی را به آنان معرفی کند. (طبری، ۱۴۱۵: ۱۲/۲۴۲) یا گفته‌اند: علت مبتلا شدن پیامبران به این سنخ خطاها، این بوده است که آنان را در امید داشتن به رحمت الهی و مایوس نشدن از گذشت او، پیشوای گناهکاران توبه‌کار قرار دهد. (همان) نیز گفته‌اند: آنچه از یوسف علیه السلام سرزد، گناه صغیره بود که صدور آن از پیامبران جایز است. (بنگرید به: ابن جوزی، ۱۴۰۷: ۴/۱۵۲، قرطبی، ۱۴۰۵، ۹/۱۶۷). حتی بعضی، از حکمت‌ها و فواید این سنخ خطاها سخن گفته‌اند. حکمت‌هایی مانند: افزایش ترس از خدا، شدت یافتن حیا، رهایی یافتن از عجب و خودشیفتگی، تلذذ از نعمت گذشت و... (بنگرید به: قرطبی، ۱۴۰۵: ۹/۱۶۷). در این میان، مفسرانی مانند ابن عطیه اندلسی (م ۵۴۱ ق) و عبدالرحمن ثعالبی (م ۸۷۶ ق) از اساس منکر نبوت یوسف علیه السلام در زمان وقوع این

۱. البته او آهنگ یوسف کرد و یوسف آهنگ او، اگر برهان پروردگارش را نمی‌دید...

رخداد شده‌اند. (بنگرید به: قرطبی، ۱۴۰۵: ۱۶۷/۹، ثعالبی، ۱۴۱۸: ۳/۳۱۹) و بدین وسیله خود را از مشکلات و پیامدهای آن رها ساخته‌اند. البته این ادعا، با توجه به قرائنی از همین سوره مانند آیه **وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا** (یوسف/۲۲) مردود به نظر می‌رسد. برخی نیز با دست و پا کردن سنخی دیگر از روایات، در پی توجیه یا حتی تقدیس این رفتار یوسف عَلَيْهِ السَّلَام برآمده‌اند. مانند روایت ذیل از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: **يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: إِذَا هَمَّ عَبْدِي بِسَيِّئَةٍ وَلَمْ يَعْمَلْهَا لَمْ أَكْتُبْهَا عَلَيْهِ؛ فَإِنْ عَمَلَهَا كَتَبْتُهَا عَلَيْهِ.** (ابن جوزی، ۱۴۰۷، ۱۵۷/۴). «خدای تعالی می‌فرماید: هرگاه بنده‌ام، تصمیم به انجام گناهی گرفت ولی آن را انجام نداد، گناهی بر او ننویسم و اگر انجامش داد، یک گناه بر او بنویسیم». و نیز در روایت ذیل به آن حضرت نسبت داده‌اند: **قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ: رَبِّ ذَاكَ عَبْدُكَ يُرِيدُ أَنْ يَعْمَلَ سَيِّئَةً وَهُوَ أَبْصَرُ بِهِ، فَقَالَ: أَزُقُّبُوه؛ فَإِنْ عَمَلَهَا فَأَكْتُبُوهَا لَهُ بِمِثْلِهَا. وَإِنْ تَرَكَهَا فَأَكْتُبُوهَا لَهُ حَسَنَةً إِنَّمَا تَرَكَهَا مِنْ جَرَّأِي.** (قرطبی، ۱۴۰۵: ۱۶۸/۹) «فرشتگان گفتند: پروردگارا! این بنده‌ات می‌خواهد گناهی از روی آگاهی انجام دهد. خدا فرمود: مراقبش باشید، اگر مرتکب شد، یک گناه برایش بنویسید و اگر مرتکب نشد، یک حسنه برایش ثبت نمایید؛ زیرا آن را به خاطر من ترک نموده است».

بر اساس همین نگاه است که نوشته‌اند: الانکفاف فی مثل هذه الحالة، دالّ علی الاخلاص و اعظم للثواب. (قرطبی، ۱۴۰۵: ۱۶۶/۹) «خودداری کردن از فحشا در چنین حالتی، نشانه اخلاص و دربردارنده بزرگ‌ترین پاداش است». چنان‌که پیداست، همه این توجیهاات، قابل اشکال و پذیرای نقد است. ولی مهم‌تر از هر کار، واکاوی روایاتی است که مورد استناد این دسته از مفسران واقع شده است و بر اساس آن‌ها، گناهی بس بزرگ به این پیامبر الهی نسبت داده‌اند. شمار درخور توجهی از عالمان شیعه و برخی عالمان سنی، بحث‌هایی در این خصوص داشته‌اند. ولی تا آنجا که می‌دانیم، هیچ‌یک از ایشان، به نقدی جامع و منقح از این روایات آن‌هم بر اساس شواهد درون‌متنی سوره یوسف عَلَيْهِ السَّلَام نپرداخته است.

مقاله حاضر در صدد است با روش توصیفی - تحلیلی به انجام این کار مبادرت ورزد.

نگاهی به روایات

برای تنقیح محل بحث و تسهیل در روند بررسی روایات، چاره‌ای جز آوردن پاره‌ای از آن‌ها نیست. ولی به جهت خودداری از آسائۀ ادب به ساحت این پیامبر بزرگ الهی و رعایت عفت قلم در حد میسور، از ترجمۀ آن‌ها صرف نظر می‌شود.

دسته‌ای از این روایات، ناظر به هر دو جمله: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا» و «لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» است. و شماری از آن‌ها، ناظر به جمله نخست و برخی از آن مرتبط با جمله دوم است.

روایات دسته نخست:

۱. عن ابن مجاهد: جلس منها مجلس الرجل من امرأته، حتى رأى صورة يعقوب في الجدار. فقال: يا يوسف أتعلم عمل الفجار، وأنت مكتوب من الأنبياء؟ فاستحيا منه (صنعاني، ۱۴۱۰: ۲/۳۲۱)

۲. عن السدي: قالت له: يا يوسف ما أحسن شعرك! قال: هو اول ما ينتشر من جسدي. قالت: يا يوسف! ما أحسن وجهك! قال: هو للتراب يأكله. فلم تزل حتى أطعمته. فهمت به وهمَّ بها. فدخل البيت وغلقت الابواب. وذهب ليحل سراويله، فاذا هو بصورة يعقوب قائما في البيت، قد عَضَّ على اصبعه يقول: يا يوسف! توقعها؟ فانَّ مثلك ما لم توقعها مثل الطير في جوال السماء، و مثلك اذا واقعتها مثله، اذا مات و وقع على الارض لا يستطيع أن يدفع عن نفسه؛ و مثلك ما لم توقعها مثل الثور الصعب الذي لا يعمل عليه؛ و مثلك إن واقعتها مثل الثور حين يموت فيدخل النمل في اصل قرنيه لا يستطيع أن يدفع عن نفسه. فربط سراويله و ذهب ليخرج، فادرسته فأخذت بمؤخر قميصه من خلفه. (طبری، ۱۴۱۵: ۱۲/۲۳۹)

روایات دسته دوم:

۱. عن سعيد بن جبیر: اطلق تكة سراويله. (همان: ۲۴۲)

۲. عن ابن عباس؛ الذي سُئِلَ عن همَّ يوسف ما بلغ؟ قال: حلَّ الهميان و جلس مجلس الخاتن. (همان: ۲۴۰)

روایات دسته سوم:

۱. عن قتاده: نودی یوسف، فقیل: أنت مکتوب فی الانبیاء و تعمل عمل السفهاء؟ (همان: ۲۴۴)

۲. عن الکعب القرظی: رفع یوسف رأسه الی سقف البیت، فاذا کتاب فی حائط البیت: لا تقربوا الزنا انه کان فاحشة و مقتاً و ساء سیلاً. (همان: ۲۴۹، و جصاص، ۱۴۱۵: ۲۳۱/۳)

چنان‌که ملاحظه می‌شود، ناقل بیشتر این عبارات، ابن جریر طبری است. البته شمار قابل توجه دیگری از مفسران عامه نیز - هرچند با حجم و تفصیل کمتر و گاه با اندکی نقد - به نقل آن‌ها پرداخته‌اند. (بنگرید به: نحاس، ۱۴۰۹: ۴۱۲/۳-۴۱۳، جصاص، ۱۴۱۵: ۲۲۰/۳-۲۲۱، ابن جوزی، ۱۴۰۷: ۱۵۷/۴، قرطبی، ۱۴۰۵: ۱۶۶/۹، سیوطی، ۱۳۶۵: ۱۳/۴، حاکم نیشابوری، ۱۴۰۶: ۲۵۵/۴)

ابن جوزی این دیدگاه را به حسن، سعید بن جبیر، ضحاک و سدی نسبت می‌دهد. و آن را قول عموم مفسران پیشین و گروهی از مفسران پسین مانند ابن جریر، ابن انباری و ابن قتیبه می‌داند. او در پایان می‌نویسد: انه مذهب الاکثرین من السلف و العلماء الأكابر. (ابن جوزی، ۱۴۰۷: ۱۵۷/۴، نیز بنگرید به: قرطبی، ۱۴۰۵: ۱۶۶/۹)

بررسی و نقد

بخش بسیار اندکی از عبارات یادشده، در برخی منابع تفسیری شیعه نیز راه یافته است (بنگرید به: عیاشی، ۱۳۸۰: ۱۷۴/۲، قمی، ۱۴۰۴: ۳۴۲/۱-۳۴۳، جزائری، ۱۴۰۴: ۱۶۱). ولی چنان‌که ملاحظه شد، منبع اصلی آن‌ها، شماری از تفاسیر روایی اهل سنت است، آن‌هم با اسنادی که بیشتر قریب به اتفاق آن‌ها به اشخاصی از تابعین و نه پیامبر ﷺ و نه دیگر معصومان علیهم‌السلام (بنا بر مسلک شیعه) منتهی می‌شود. این امر، به خودی خود از اعتبار و ارزش روایی آن‌ها می‌کاهد. ولی مهم‌تر از این، تنافی این روایات با مضامین صریح قرآنی است. بنابراین لازم است (حتی بر فرض صحت سندشان و صرفاً به دلیل مخالفت آن‌ها با قرآن) کنار نهاده شوند؛ چراکه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در کلامی ناظر به این گونه روایات فرمود:

ما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالف کتاب الله فدعوه. (کلینی، ۱۳۶۵: ۶۹/۱، برقی، ۱۳۵۱: ۲۲۶/۱) «سخنان موافق با کتاب الهی را بگیریید و گفته‌های مخالف با آن را رها نمایید». باید دانست که منابع شیعی، نه تنها اعتنای قابل‌ذکری به روایات یادشده نکرده‌اند؛ بلکه حاوی روایاتی در مخالفت با آن‌ها نیز هستند. برای مثال بر اساس نقل شیخ صدوق، در مجلسی که مأمون عباسی با حضور امام رضا علیه السلام و علمای مذاهب تشکیل داده بود، علی بن محمد بن جهم از ایشان پرسید: شما که می‌گویید پیامبران معصومند، درباره آیه «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِه وَهَمَّ بِهَا» چه می‌گویید؟ آن حضرت فرمود: فَأَنَّهَا هَمَّتْ بِالْمَعْصِيَةِ، وَ هَمَّ يُوسُفُ بِقَتْلِهَا إِنْ أَجْبَرْتَهُ لِعِظَمِ مَا دَاخَلَهُ. فَصَرَفَ اللَّهُ عَنْهُ قَتْلَهَا وَالْفَاحِشَةَ. و هو قوله: كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ، يَعْنِي الْقَتْلَ، وَالْفَحْشَاءَ، يَعْنِي الزِّنَا. (صدوق، ۱۴۰۴: ۱۷۹/۲، همو، ۱۴۱۷: ۱۵۱-۱۵۲. نیز بنگرید به: مجلسی، ۱۴۰۳: ۷۳/۱۱، عروسی حویزی، ۱۴۱۲: ۴۲۰/۲)

«آن زن تصمیم به گناه گرفت و یوسف مصمم شد که اگر او را به گناه مجبور نماید، وی را بکشد و این به خاطر بزرگی گناهی بود که در آن وارد می‌شد. پس خداوند قتل و زنا را از او دور نمود. و این همان است که فرمود: «بدین ترتیب، از او، سوء یعنی قتل و فحشاء یعنی زنا را برگردانیم».

به هر حال در بحث پیش رو، به بررسی شواهدی از خود سوره یوسف علیه السلام می‌پردازیم که به روشنی به مخالفت روایات مزبور با قرآن گواهی می‌دهند. این شواهد، بیشتر به ترتیب نزول آن‌ها تنظیم شده است.

شاهد نخست: خداوند

خدای متعال، واکنش یوسف علیه السلام در برابر بی‌قراری آن زن و عشق سوزان و هنجارشکنانه او که بی‌مهابا گفت: «هیت لک» را چنین حکایت می‌کند: ﴿قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ﴾ (یوسف/۲۳). «یوسف گفت: پناه بر خدا! به راستی او پروردگار من است که جایگاه مرا نیکو قرار داده است. بی‌تردید ستمکاران رستگار نمی‌شوند». زجاج در بیان معنای جمله «هیت لک» می‌گوید: «واژه هیت از واژه هیئت، به مفهوم آمادگی و مهیا بودن است. و این جمله، به معنای «روی بیاور» و «بیا» است» (ابن جوزی،

۱۴۰۷/۴/۱۵۵، قرطبی، ۱۴۰۵: ۹/۱۶۳). از این سخن، دانسته می‌شود که جمله مذکور، حاوی مفهومی خاص از درخواست و تقاضا است، چنان‌که صاحب مجمع البیان، آن را معادل با این جمله گرفته است: «قبل و بادرالی ما هومهیالک». «بیا و بشتاب به سوی آنچه که برایت مهیا شده!» (طبرسی، ۱۴۱۵: ۵/۳۸۳). علامه طباطبایی، آن را امری مولوی همراه با اعلام سیادت و برتری و اشعار به آمادگی کامل برای عملی شدن خواست خود می‌داند. (طباطبایی، بی تا: ۱۱/۱۲۴) در چنین شرایطی، یوسف علیه السلام که از رشادتی کامل و جمالی وصف ناپذیر برخوردار است و به اقتضای جوانی، در اوج مشتتهیات نفسانی قرار دارد و راه فراری نیز برای او متصور نیست (و غلقت الابواب)، تقاضای آمرانه و مالکانه زنی زیبا و جوان را این گونه قاطع پاسخ می‌گوید: «مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ». آن زن، به منظور کام‌گیری از یوسف علیه السلام و فرونشاندن آتش درون، به اسبابی مادی مانند «بستن درها» و «دستور مالکانه» توسل یافت. در مقابل، آن حضرت برای مصون ماندن از گناه، به کاری صرفاً موحدانه دست زد و به دور از هرگونه خودبینی و نفسانیت، فقط به خدای خود متوسل شد، آن هم با عبارت «پناه بر خدا» و نه حتی با عباراتی مانند: «من به خدا پناه می‌برم»؛ «من از عزیز مصر می‌ترسم»؛ «من به سرور خود خیانت نمی‌کنم»؛ «من از خاندان نبوتم»؛ «عفت و عصمت من مانع از گناهکاری است»؛ «من از عذاب خدا می‌ترسم» و عباراتی از این قبیل که خالی از نوعی التفات به خود باشد. (بنگرید به: طباطبایی، بی تا: ۱۱/۱۲۲).

علامه طباطبایی در توصیف این رفتار ناب توحیدی می‌نویسد: «در دل یوسف، کسی جز الله حضور نداشت و چشم او به احدی جز خدا نبود و این همان توحید خالصی است که محبت الهی به او داده بود. توحیدی که همه اسباب حتی خود او را از یادش برد، به گونه‌ای که حتی نگفت: «انی اعوذ بالله منك» بلکه گفت: «معاذ الله». چقدر فرق است میان این سخن و سخن مریم به جبرئیل آن‌گاه که او را در قالب انسانی تمثیل یافته مشاهده نمود: (مریم/ ۱۸) «من از توبه خدای رحمن پناه می‌برم، اگر خداترس باشی». (همان، ص ۱۲۳)

در ضمن، ضمیر «انه ربی» در آیه مورد بحث، به «الله» برمی‌گردد نه شوهر آن زن؛ زیرا همان طور که برخی مفسران نیز اشاره کرده‌اند، اگر ضمیر مذکور به وی برمی‌گشت، مناسب این بود که آیه، با جمله «انه لا یفلح الخائنون» پایان می‌یافت و نه با جمله «انَّه لَا یُقْلِحُ الظَّالِمُونَ» همان گونه که مشابه این چنینش در آیه یوسف/۵۲ به چشم می‌خورد. به هر حال، افزون بر آیه ۲۳، فراز «كَذَلِكَ لِيَصْرِفَ عَنْهُ... الْمُخْلِصِينَ» در آیه ۲۴ نیز شهادت دیگری است از ناحیه خدای متعال بر دروغ بودن احادیث مذکور و پاک ماندن دامن یوسف علیه السلام از گناه منسوب به وی. چراکه در این فراز، مصون ماندن آن حضرت از سوء و فحشاء، با عبارت مؤکد «انَّه مِن عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ» تعلیل شده است.

عبارتی که به اقتضای آیه «لَا تُغْوِيهِمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ». (ص/۸۲-۸۳) و آیات مشابه آن، در خصوص بندگان معصوم الهی به کار می‌رود. به گفته برخی مفسران، از لطایف موجود در عبارت «لِيَصْرِفَ عَنْهُ الشُّوْءَ وَالْفَحْشَاءَ» این است که خداوند سوء و فحشاء را از حضرت یوسف علیه السلام مصروف داشته نه آنکه یوسف علیه السلام را مصروف از سوء و فحشاء. لطافت از این جهت که اگر به شکل دوم تعبیر می‌شد، مدلول کلام این بود که در آن حضرت، اقتضای ارتکاب آن دو گناه و نیاز به مصروف داشتن او از آن‌ها وجود داشته است و این معنا، با این شهادت الهی که «انَّه مِن عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ» سازگار نبود. (بنگرید به: طباطبایی، بی تا: ۱۱/۱۲۹). عبارت سید مرتضی که پس از تعلیل مذکور می‌نویسد: یقتضی تنزیهه عن الهمم بالزنا والعزم علیه. (۱۴۰۳: ۲/۱۲۷) نیز به همین نکته اشاره دارد. به سخن دیگر: خدای متعال، با عبارت پایانی آیه، پیامبر خود را به نیکوترین وجه می‌ستاید و مورد مدح و ثنا قرار می‌دهد و چنین مدح رسایی، در تنافی آشکار با دلالت صدر آیه بر اهتمام آن حضرت به گناه و معصیت است.

شاهد دوم: شاهی از خویشان آن زن

خداوند در ادامه آیه می‌فرماید: (یوسف/۲۶ و ۲۷) «شاهدی از خانواده زن گواهی داد و گفت: اگر پیراهن یوسف، از جلوپاره شده، زن راست می‌گوید و یوسف از دروغ‌گویان است و چنان چه پیراهنش از پشت دریده شده، زن دروغ می‌گوید و یوسف

از راستگویان است». بر اساس همین گواهی، خیانت‌کار بودن آن زن برای همسرش به اثبات رسید.

البته در این‌که آن شاهد چه کسی بوده، اختلاف است. برخی او را یکی از ملازمان مخصوص پادشاه دانسته‌اند. (ثوری، ۱۴۰۳: ۱۴۱). برخی دیگر گفته‌اند: شاهد همان شکافته بودن پیراهن بوده است. (بنگرید به قرطبی: ۱۴۰۵: ۱۷۳/۹، ابن کثیر، ۱۴۱۲: ۴۹۳/۲) به گفته بعضی دیگر، او آفریده‌ای از آفریدگان خدا غیر از انس و جن بوده است. (قرطبی، همان) که البته این اقوال با تعبیر «شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا» در خود آیه سازگار نیست. به گفته قتاده، او «مردی حکیم از خویشان زن» بوده است (صنعانی، ۱۴۱۰: ۳۲۲/۲) چنان‌که بر اساس پاره‌ای عبارات، او طفلی شیرخوار از بستگان زن بوده است. (قرطبی، ۱۴۰۵: ۱۷۳/۹). می‌توان قول اخیر را با توجه به حدیثی از رسول خدا ﷺ که شاهد یوسف را یکی از تکلم‌کنندگان در گهواره معرفی می‌کند (حاکم نیشابوری، ۱۴۰۶: ۵۹۵/۲؛ هیثمی، ۱۴۰۸: ۱۴۵/۸) مورد تأیید دانست.

به هر روی شهادت این شاهد که چگونگی وقوع آن، خود از معجزات الهی است، گواه دیگری بر راستگویی یوسف ﷺ و مبرا بودن او از گناه است.

شاهد سوم: عزیز مصر

به فرموده قرآن، پس از راهنمایی شاهد مذکور و روشن شدن حق برای عزیز مصر، وی رو به همسرش کرد و گفت: «إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ». (یوسف / ۲۸) «این رخداد، ناشی از مکر شماست. البته مکر و حیل شما، بزرگ است». و درست به همین سبب بود که از یوسف ﷺ خواست از آنچه پیش آمده چشم‌پوشد و به همسرش فرمان داد استغفار نماید. «يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفَرَ لِذَنْبِكُمْ وَ دَرَأَ بِأَنْفِهِ عَنْ هُمُورِكُمْ فَصَبَأَ لِيُتَمَرَّ بِهِ». (یوسف / ۲۹) «بی‌تردید تراز خطاکاران هستی».

درخواست اعراض و چشم‌پوشی یوسف ﷺ و مأمور شدن زن به استغفار، دلیل آشکار دیگری بر مبرا بودن یوسف از تهمت گناه و مردود بودن آن روایات است.

شاهد چهارم: حضرت یوسف علیه السلام

پس از گذشت زمانی عشق سوزان آن زن به یوسف علیه السلام بر زنان مصر علنی گردید و وی با تهدیدی بی‌شرمانه او را بین زندان رفتن یا تن دادن به گناه مخیر نمود، آنگاه حضرتش به درگاه خدا استغاثه نمود و عرضه داشت: «رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ». (یوسف/۳۳) و دعای آن حضرت، بی‌درنگ به اجابت پروردگار رسید. چنان‌که فرمود: «اسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ». (یوسف/۳۴). لازمه قطعی اجابت شدن دعای آن پیامبر، پاک‌ی دامن او از همه اتهامات است، چنان‌که صاحب مجمع البیان، در ذیل این آیه می‌نویسد: «الاستجابة تقتضى براءة ساحته من كل سوء». (طبرسی، ۱۴۱۵: ۶/۱۲۳) «مقتضای اجابت این دعا، مبرا بودن ساحت او از هرگونه بدی است».

ممکن است گفته شود دو آیه فوق، بی‌ارتباط با آیه مورد بحث و تنها ناظر به پیشامدی است که ایامی پس از تقاضای اولیة آن زن رخ داد و دلالتی بر پاک ماندن یوسف علیه السلام در صفحه نخست ندارد. ولی باید گفت آنچه آن حضرت در این دعا از خدا می‌طلبد، مصونیت مطلق از کید زنان مصر، از جمله همسر عزیز مصر و مبتلانشدن به گناه مورد نظر آن‌ها است. بنابراین بی‌ارتباط با پیشامد نخست نیست.

بر فرض آن‌که آیات یادشده، اختصاص به پیشامد دوم داشته باشد، تردیدی در اختصاص آیه ۵۲ این سوره به پیشامد نخست نیست، آن‌جا که می‌فرماید: «ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَتَىٰ لَمَّا أَخْنَهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ». (یوسف علیه السلام در ادامه سخن خود به فرستاده پادشاه گفت) من این کشف حال برای آن خواستم تا عزیز مصر بداند که من هرگز در نهانی به او خیانت نکردم و بداند که خدا هرگز مکرو خدعه خیانتکاران را به مقصود نمی‌رساند».

برخی آیه فوق را حاکی از سخن همسر عزیز دانسته‌اند (قمی، ۱۴۰۴: ۱/۳۴۶). ولی همان‌گونه که بسیاری از مفسران برداشت نموده‌اند، این آیه، حاکی از سخن یوسف علیه السلام است (مانند: طوسی، ۱۴۰۹: ۶/۱۵۵، طباطبایی، بی‌تا: ۱۱/۱۳۴، نحاس، ۱۴۰۹: ۳/۴۱۴، سیوطی،

۱۳۶۵: ۲۴/۴). چرا که جمله «أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ» در آیه قبل، حاکی از اعتراف صریح آن زن به خیانت و نافی احتمال نخست است. افزون بر این که تعبیر «خیانت» در مورد شخصی به کار می‌رود که در نگهداری چیزی امین دانسته شود، ولی خیرخواهی نکند (ابن منظور، ۱۴۱۶: ۲۵۲/۴، فیروزآبادی، ۱۴۱۲: ۳۱۲/۴) و امانت‌داری ننماید. (راغب، ۱۴۱۲: ۳۰۵) پس نفی آن، تنها در مورد حضرت یوسف علیه السلام صادق است.

شاهد پنجم: زنان مصر

در ادامه، پادشاه مصر، زنان آگاه از داستان که به نحوی نیز در آن دخالت داشتند را به حضور طلبیده از آنان پرسید: «قَالَ مَا خَطْبُكُمْ إِذْ رَاوَدْتَنِّي يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ». (یوسف/۵۱) «شاه (با زنان مصر) گفت: حقیقت حال خود را که خواهان مراوده با یوسف بودید را بگویید» آنان گفتند: «حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ». (یوسف/۵۱) «پاک و منزّه است خدا! ما از یوسف هیچ بدی ندیدیم». از نظر برخی، روی سخن در این آیه، تنها همسر عزیز است، ولی به منظور مراعات ادب و لحاظ جایگاه او، تعبیر به جمع شده است. (بنگرید به: طوسی، ۱۴۱۵: ۴۱۴/۵). ولی شاید بهتر آن باشد که بگوییم این تعبیر بدان سبب است که دیگر زنان حاضر در این ماجرا نیز پس از ملاقات با یوسف علیه السلام، چنان مفتون جمال و کمال او شدند که خود را گرفتار عشق او و هم‌درد با آن زن می‌دانستند.

شاهد ششم: زلیخا

از دیگر شاهدان پاکی حضرت یوسف علیه السلام از نسبت‌های ناروا، خود همسر عزیز مصر است که به تصریح روایات، «زلیخا» نامیده می‌شد. (صدوق، بی تا: ۵۵/۱، راوندی، ۱۴۰۹: ۱۳۶، قمی، ۱۴۰۴: ۳۵۷/۱، مجلسی، ۱۴۰۳: ۵۴/۴) وی اگرچه در آغاز ماجرا، یوسف علیه السلام را به خیانت متهم نمود (یوسف/۲۵) ولی پس از کشف ماجرا و شهادت زنان مصر به پاکی او، با کمال صراحت و در حضور پادشاه و کارگزاران او ابراز داشت: «الآن حَصَّصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ» (یوسف/۵۱) «اکنون حق آشکار شد. این من بودم که از او کام خواستم و بی شک او از راستگویان است».

«حَصَّحَصَّ» از «حَصَّحَصَّ البعیر» گرفته شده است. به این معنا که «شتر - به منظور نشستن و آرام گرفتن بر روی زمین - سنگینی خود را رها نمود». به همین مناسبت، این فعل را به «ثَبَّتَ» و «استقرَّ» معنا کرده‌اند. (طبرسی، ۱۴۱۸: ۲/۲۲۴). بر این اساس، جمله «حَصَّحَصَّ الحق» به این مفهوم است که «حق ثابت شد و استقرار یافت». سپس وی در تکمیل اعتراف خود گفت: اَنَا رَاوِدْتَهُ عَنِ نَفْسِهِ وَ اِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ. تعبیر «راودته» حاکی از یک طرفه بودن درخواست گناه است، چرا که تعبیر «مراوده» در جایی به کار می‌رود که تقاضا یک سویه و شخص متقاضی، با مخالفت طرف مقابل، روبه‌رو است. راغب در بیان معنای آن می‌گوید: المرأوده: اَنْ تَنَازَعَ غَيْرَكَ فَتَرِيدَ غَيْرَ مَا يَرِيدُ. (۱۴۱۲: ۳۷۱) «مراوده آن است که با غیر خودت نزاع کنی و چیزی بخواهی که او نمی‌خواهد».

البته زلیخا، پیش از این و در حضور زنانی که وی را به خاطر عشق‌ورزی‌اش به یوسف علیه السلام ملامت کرده بودند نیز به یک سویه بودن خواست خود و عفت‌ورزی آن حضرت اعتراف کرده بود. در آن مجلس گفته بود: ﴿فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ﴾ (یوسف/ ۳۲) «این همان است که درباره آن، سرزنش می‌کردید. بله حقیقتاً از او کام خواستم و او پاکی ورزید». مجموعه این شواهد، سبب شده است قاضی عیاض (م ۵۴۴ ق) از این اتهامات بی‌اساس برآشفته شود و بگوید: فما لهؤلاء المفسرين لا يكادون يفقهون حديثاً. يقولون: فعل، فعل. والله تعالى انما قال: هم بها. (ثعالبی، ۱۴۱۸: ۳/۳۲۰) «این مفسران را چه شده که چیزی را نمی‌فهمند. هی می‌گویند: انجام داد، انجام داد. در حالی که خدا فقط می‌فرماید: هم بها».

تحلیل آیه مورد بحث

می‌توان با نگاه بدوی و سطحی به آیه مورد بحث، از ظهور آن در عزم یوسف علیه السلام برگناه سخن گفت، ولی با اندکی درنگ روشن می‌شود که این ظهور، ناپایدار و بسیار شکننده است؛ چرا که فعل «هم» به هر معنا که گرفته شود، به ذات اشخاص تعلق نمی‌گیرد و باید برای اینکه مفهومی معقول پیدا کند، چیزی مقدر گرفت. متعلق اهتمام آن زن به یوسف، چیزی جز گناه و کام‌جویی از آن حضرت نبوده است. این واقعیتی است که برخی آیات

بر آن شهادت می‌دهد، مانند: وَرَأَوْتُهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ (یوسف/۲۳) وَوَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ. (یوسف/۳۰) وَالْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَأَوْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ. (یوسف/۵۱). اجماع مفسران نیز بر آن است. محل بحث، متعلق اهتمام یوسف عليه السلام است که باید با توجه به شواهد قطعی پیش‌گفته مبنی بر پاکی آن حضرت از گناه، در مورد آن درنگ ورزید. در این مورد، تحلیل‌های متنوعی ارائه شده که بسیاری از آن‌ها، تأییدکننده همان شواهد درون سوره‌ای است که پیش از این بیان شد. برای نمونه، شیخ طوسی، ابتدا برای «هم» معانی و استعمالات متعددی به شرح ذیل بیان می‌دارد:

۱- عزم و تصمیم بر انجام کاری، مانند این آیه: إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ. (مائده/۱۱)

۲- خطورکردن چیزی به ذهن، اگرچه بدون عزم باشد. مانند این آیه: إِذْ هَمَّتْ طَّائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيَهُمَا. (آل عمران/۱۲۲) «آن‌گاه که دو گروه از شما خواستند (از رفتن به جهاد) کوتاهی کنند در حالی که خدا یاورشان بود». زیرا اگر آنان تصمیم به نرفتن به جهاد داشتند، خداوند، ولی و یاورشان نبود.

۳- نزدیک شدن و تقرب. عرب می‌گوید: «هم بکذا و کذا» یعنی نزدیک بود آن را انجام دهد. مثل این مصرع از ذی الرمه: «وقد همّ دمعی أن تسيل اوائله». «نزدیک بود ابتدای اشکم جاری شود». چون در مورد اشک، عزم و تصمیم، بی‌معنا است.

۴- خواهش و میل طبیعی. چنان‌که اگر نسبت به چیزی، مایل و علاقمند باشی می‌گویی: «هذا من همی» «یعنی به آن میل دارم».

سپس شیخ می‌گوید: ممکن است هم در آیه به همین معنای چهارم باشد. یعنی آن حضرت، به طور طبیعی و غریزی، میل به جنس مخالف داشت، ولی مصمم و عازم به اعمال آن نشد. چنان‌که استعمال آن در معنای نخست نیز محتمل است، منتها به این معنا که حضرت یوسف عليه السلام، تصمیم گرفت او را مضروب نموده از خود دور کند. عرب می‌گوید: «كنت هممت بفلان». یعنی «تصمیم داشتم با فلانی برخورد کنم». و در

این صورت، فایده مشاهده برهان پروردگار برای او (لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ) آن است که با مشاهده آن، از مضروب ساختن و کتک‌کاری زلیخا منصرف شد و در نتیجه از پیامدهای سوء آن در امان ماند. زیرا چه بسا اگر به او حمله ور می‌شد، مورد اتهام قرار می‌گرفت که قصد داشته به آن زن تعرض کند، ولی با مقاومت او روبرو شده است. بنابراین با دیدن برهان پروردگار، هم از مضروب یا مقتول ساختن زن رهایی یافت و هم از ارتکاب فحشا. (بنگرید به طوسی، ۱۴۰۹: ۱۲۱/۶، طبرسی ۱۴۱۵: ۳۸۴/۵-۳۸۵). باید گفت روایت محمد بن جهم از امام رضا علیه السلام که متن تفصیلی آن، توسط شیخ صدوق نقل شده (۱۴۰۴: ۱۷۹/۲ و ۱۴۱۷: ۱۵۱-۱۵۲) و بخشی از آن، بیان شد، نیز تأییدکننده همین احتمال اخیر است.

برخی نیز به منظور تبیین مفهومی آیه، به تحلیل‌های ادبی روی آورده‌اند. از جمله قطرب نحوی (م ۲۰۶ ق) و سید مرتضی (م ۴۳۶ ق) که آیه مورد بحث را از مصادیق تقدیم و تأخیر شمرده‌اند. به گفته ایشان، تقدیر آیه چنین است: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَلَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ هَمَّ بِهَا». نظیر این سخن عرب که می‌گوید: قد كنت من الهالكين لولا أن فلانا خلصتک. «به راستی تو از هلاک‌شوندگان بودی، اگر فلانی نجات نمی‌داد». و نظیر این دو سخن از دو شاعر:

فلاتدعنی قومی صریحاً لحرّة لآن كنت مقتولا ویسلم عامر
فلاتدعنی قومی لیوم کریهة لئن لم أعجل ضربة أو أعجل

که در هر دو بیت، جواب شرط (فلاتدعنی قومی) بر شرط پیشی گرفته. (سید مرتضی، ۱۴۰۳: ۱۲۷/۲، قرطبی، ۱۴۰۵: ۱۶۶/۹)

برخی مانند ابن انباری (م ۵۷۷ ق) بر این تحلیل، ایراد گرفته و می‌گوید: تقدیم جواب لولا بر آن، شاذ است و جایگاهی در متون فصیح ندارد. (بنگرید به ابن جوزی، ۱۴۰۷: ۱۵۸/۴)؛ ولی می‌توان در پاسخ وی گفت: وقوع چنین ترکیبی در قرآن، نشانه عدم تنافی آن با فصاحت است، چنان‌که می‌فرماید: «إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا» (قصص/۱۰) «اگر قلب مادر موسی را قوی نمی‌کردیم، نزدیک بود راز خود را فاش سازد».

از نظر فیض کاشانی، حتی اگر تقدیم جواب «لولا» بر آن مجاز نباشد، باز هم مشکلی متوجه مفاد آیه نیست. چراکه می‌توان آن را از مصادیق «حذف جواب شرط» و به این معنا دانست: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ». بر این اساس، جواب شرط یعنی «لهمم بها» محذوف است، زیرا عبارت «همم بها» که پیش از آن مذکور است، بر آن دلالت دارد و متکلم را از ذکر آن بی‌نیاز کرده است. (۱۳/۳: ۱۴۱۶)

به نظر می‌رسد عبارت بدرالدین زرکشی که سزاوار دانسته هنگام قرائت، بر عبارت «همت به» وقف شود، (۱۳۷۶: ۱۵۰/۳) نیز مبتنی بر همین تحلیل است.

چگونگی مواجهه با آیه «وَمَا أُبْرِي نَفْسِي...»

ممکن است گفته شود: همه شواهد و تحلیل‌های فوق در تنافی آشکار با اعتراف خود حضرت یوسف علیه السلام است که بر اساس آیه ۵۳ این سوره می‌فرماید: «وَمَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي». «من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم. زیرا نفس، بسیار به بدی فرمان می‌دهد، مگر آنچه پروردگارم به آن رحم کند». چراکه در صورت عدم ابتلای آن حضرت به بدی و گناه، گفتن این سخن، به موقع و موجه نبود.

ولی باید گفت این برداشت، دست‌کم از دو جهت قابل مناقشه و پذیرای نقد است. نخست این‌که به نظر شماری از مفسران، گوینده این سخن، نه یوسف علیه السلام بلکه زلیخا است. (بنگرید به: طبرسی، ۱۴۰۹: ۱۵۵/۶، همو، ۱۴۱۸: ۲/۲۲۵، فیض کاشانی ۱۴۱۸: ۱/۵۷۵). مفسران مزبور، این سخن را حاکی از اعتذار همسر عزیز دانسته و گفته‌اند: پس از این‌که پاکی یوسف از گناه، در حضور پادشاه، زلیخا و سایر زنان مبرهن شد، وی درصدد اعتذار و به نوعی توجیه رفتار خود برآمد و بدین منظور، عمل ناپسند خود را مقتضای نفس اماره و به وسوسه آن معرفی کرد.

دوم آن‌که این سخن، حتی بر فرض صدور آن از یوسف علیه السلام - که همین احتمال نیز قوی‌تر به نظر می‌رسد - هیچ منافاتی با شواهد مذکور ندارد؛ زیرا چنان‌که بسیاری از مفسران نیز اشاره کرده‌اند (بنگرید به: طوسی، ۱۴۰۹: ۱۵۵/۶، فیض کاشانی، ۱۴۱۶: ۳/۲۶، همو، ۱۴۱۸: ۱/۵۷۵، طباطبایی، بی‌تا: ۱۱/۱۹۷-۱۹۸)، وی این سخن را از سر تواضع و اخلاص و به

انگیزه پانهادن بر خودبینی و نفسانیت ابراز داشت. چه این که وی در عبارت قبلی خود گفت: «أَتِي لَمْ أَخْنُهُ بِالْغَيْبِ» یعنی به نوعی، از «من» سخن گفت و کلامی بر زبان آورد که از آن، شائبه خودبینی و نادیده گرفتن قدرت و تفضل الهی به مشام رسید، در حالی که او از مخلصین و از بندگان متوغل در توحید بود. بدین سبب بی درنگ، خود را مثل دیگران، صاحب نفس اماره‌ای معرفی کرد که به طور طبیعی، به بدی فرمان می‌دهد، مگر این که توفیق و رحمت الهی شامل حال آن شود. (إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي). علامه طباطبایی، این سخن را مشابه سخن شعیب عليه السلام می‌داند که طبق آیه ۸۸ سوره هود به قوم خود فرمود: إِنَّ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ. «من چیزی جز اصلاح در حد توان نمی‌خواهم و (در این زمینه) توفیقی جز به (عنایت) خدا نخواهم داشت. (بی تا: ۱۱/۱۹۷)

نتیجه

روایات منقول از منابع عامه در ذیل آیه «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» به رغم گستردگی آن‌ها، نه تنها به هیچ یک از معصومین عليهم السلام منتهی نمی‌شود، بلکه روایاتی منقول از برخی ائمه اهل بیت عليهم السلام، حاکی از دروغ بودن آن‌ها است. بنابراین می‌توان آن‌ها را در زمره مجعولات و اسرائیلیاتی دانست که به برخی از تابعین نسبت داده شده است و با لطایف الحیل به برخی منابع تفسیری راه یافته و مورد توجه مفسرانی واقع شده است که بدون درنگ لازم در آیات دیگر این سوره، بدان‌ها استناد کرده‌اند. آیاتی که مدلول صریحشان، برپاکی یوسف عليه السلام و مبرا بودن او از هر نوع گناه شهادت می‌دهند. شاهدان این امر، نه تنها خدای متعال و یوسف عليه السلام، بلکه خود زلیخا، شخصی از خویشان وی، همسرش و سایر زنان دخیل در ماجرا هستند. به دلیل مخالفت صریح این روایات با نصوص قرآنی، تردیدی در ساختگی بودن آن‌ها باقی نمی‌ماند.

آیه «وَمَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي» نیز نه اقرار وی به گناه، بلکه حاکی از تواضع آن حضرت یوسف عليه السلام، ناشی از اخلاص او و علامتی دیگر بر اندیشه و رفتار توحیدی این پیامبر الهی است.

منابع و مأخذ

قرآن کریم.

۱. ابن جوزی، عبدالرحمن، ۱۴۰۷ق، زاد المسیر فی علم التفسیر، بیروت، دار الفکر.
۲. ابن کثیر، اسماعیل، ۱۴۱۲ق، تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دار المعرفه.
۳. ابن منظور، ۱۴۱۶ق، لسان العرب، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۴. برقی، احمد بن خالد، ۱۳۵۱ق، المحاسن، قم، دار الکتب الاسلامیه.
۵. ثعالبی، عبدالرحمن، ۱۴۱۸ق، تفسیر الثعالبی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۶. ثوری، سفیان بن سعید، ۱۴۰۳ق، تفسیر سفیان الثوری، بیروت، دار الکتب العلمیه.
۷. جزائری، سید نعمت الله، ۱۴۰۴ق، قصص الانبیاء، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۸. جصاص، احمد بن علی، ۱۴۱۵ق، احکام القرآن، بیروت، دار الکتب العلمیه.
۹. حاکم نیشابوری، محمد بن محمد، ۱۴۰۶، مستدرک الصحیحین، بیروت، دار المعرفه.
۱۰. راغب اصفهانی، حسین، ۱۴۱۲ق، مفردات الفاظ القرآن، بیروت، الدار السامیه.
۱۱. راوندی، قطب الدین، ۱۴۰۹ق، قصص الانبیاء، مشهد، بنیاد پژوهش های آستان قدس رضوی.
۱۲. زرکشی، بدرالدین، ۱۳۷۶ق، البرهان فی علوم القرآن، قاهره، دار احیاء الکتب العربیه.
۱۳. سید مرتضی، علی بن موسی، ۱۴۰۳ق، الامالی، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۱۴. سیوطی، جلال الدین، ۱۳۶۵ق، الدر المنثور، جدّه، دار المعرفه.
۱۵. صدوق، محمد بن علی، ۱۴۱۷ق، الامالی، قم، مؤسسه البعثه.
۱۶. -----، بی تا، علل الشرایع، قم، انتشارات داوری.
۱۷. -----، ۱۴۰۴ق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۱۸. صنعانی، عبدالرزاق، ۱۴۱۰ق، تفسیر القرآن، ریاض، مکتبه الرشد.
۱۹. طباطبایی، سید محمد حسین، بی تا، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، انتشارات اسلامی.
۲۰. طبرسی، احمد بن علی، بی تا، الاحتجاج، نجف، دار النعمان.
۲۱. طبرسی، فضل بن حسن، ۱۴۱۸ق، جوامع الجامع، قم، انتشارات اسلامی.
۲۲. -----، ۱۴۱۵ق، مجمع البیان، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۲۳. طبری، محمد بن جریر، ۱۴۱۵ق، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، بیروت، دار الفکر.
۲۴. طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۰۹ق، التبیان فی تفسیر القرآن، مکتبه الاعلام الاسلامی.
۲۵. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، ۱۴۱۲ق، نور الثقلین، قم، انتشارات اسماعیلیان.
۲۶. عیاشی، محمد بن مسعود، ۱۳۸۰ق، تهران، چاپخانه علمیه.

۲۷. فیروزآبادی، مجدالدین، ۱۴۱۲ق، القاموس المحيط، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۲۸. فیض کاشانی، محسن، ۱۴۱۸ق، الاصفی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
۲۹. -----، ۱۴۱۶ق، الصافی، تهران، مکتبه الصدر.
۳۰. قرطبی، محمد بن احمد، ۱۴۰۵ق، تفسیر القرطبی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۳۱. قمی، علی بن ابراهیم، ۱۴۰۴ق، تفسیر القمی، مؤسسه دارالکتاب.
۳۲. مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ق، بحار الانوار، بیروت، دار الوفاء.
۳۳. نحاس، ابوجعفر، ۱۴۰۹ق، معانی القرآن، عربستان، جامعة ام القرى.
۳۴. هیشمی، نورالدین، ۱۴۰۸ق، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، بیروت، دارالکتب العلمیه.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی